

لخادم الحسين الحاج علي الفرائحي

دیده بگشایی به عالم ای بدر شد غم و صالم  
وای از این قوم مستمگر وای از این قوم مستمگر

ای بدر جان بگویی بهی جورها دیده امی از  
تا که گشتم زار و غمگین جان سردم در ره دنیا  
رفت آن جا حلالم ای بدر شد غم و صالم  
وای از این قوم مستمگر وای از این قوم مستمگر

با علی گویم بر سر غم هر دو اندر غم و صالم  
اشک منم در دمام از بهر با آه ما شوم  
رفتم بهما حلالم ای بدر شد غم و صالم  
وای از این قوم مستمگر وای از این قوم مستمگر

گویند او ای فاطمه جان رفتی از سویم بر ضو  
من ز بعد تو با فغان سویم سازم ز جهان  
گویم بایه در ملاکم ای بدر شد غم و صالم  
وای از این قوم مستمگر وای از این قوم مستمگر

یا علی صدای عالمی ایفکد عمری او دلالی  
صحنی فوقی الوجها لی اصبر او کل عاره مالی  
والکسر ضلعي او تاکم ای بدر شد غم و صالم  
وای از این قوم مستمگر وای از این قوم مستمگر

ای بدر جان من جلوم بنگر ای بایه بنگویم  
شد منید و منم زد عد و سلی بر و صالم  
منی را آن سلی بیا عالم ای بدر شد غم و صالم  
وای از این قوم مستمگر وای از این قوم مستمگر

هسته ام از میخ آن در خون بر پردای بهیم  
بعد تو دانی که حیدر همچو من مظلوم مضطر  
تا بوقت ارتحال ای بدر شد غم و صالم  
وای از این قوم مستمگر وای از این قوم مستمگر

نحی منی صفا گشته عالم از سلیبه خسته  
ای بدر لیکن آهسته دخترت از کین نشسته  
در عالم ای فخر عالم ای بدر شد غم و صالم  
وای از این قوم مستمگر وای از این قوم مستمگر

منی صفت قنفذ ابو حبی الله اعقب و المی احبی  
او بعدی بی حی ای ای واکند الکبرک او ای  
او صدی بالعمر بنش ای بدر شد غم و صالم  
وای از این قوم مستمگر وای از این قوم مستمگر

بعون الله

سینه تی که معدن عصمت احکام خدایت  
در دینی میخ در در او زود آید بیا  
صورتی که بود او آئینه روی الله  
قنفذ از چه سلی ای زده دی گوید خلا  
محسین بود او قلب رسول مؤمنی  
صیقل نمودش عدو و لیره در عرش

کفرهای فاطمه از تار یانه شد کبود  
این بود آخر رسالت این چه جوری جهان  
بجه فرزدان عالم ارش گیرد از بدر  
ارش زهار یک فداک بعد شد غمت روا  
موی زهار در جوانی که سفید از جور کین  
ناله زهار پرور و لب هجی اندر سمانست

قامت زهار حمیده چون مکان وای از شوم  
کو صیترای آله او ولی اولیا است  
شد علی خاک نشینی از کین اهل جفا  
صبر بعد آن علی که ماری شیر خدایت  
گفت زهار یا علی سب در لحد مناسبار  
تا بنشیند دشمنانم قبر می اندر کجا

خود مترس از روز محشر ای فرائی وارصا  
حضرت زهار احسان شافع روز جزا است  
حمت بعون الله